

بعرض رسانیدند که ما مسلمانانیم بچه گناه سپاه بر سر ما آوردید
گفت بتقریب غلو شما در رفض گفتند این نسبت بر ما تهمت است
پادشاه گفته بجهت تصدیق مدعای خویش ابوبکر فامی را از شهر
خود پیدا سازید تا از سرقت و نهب و غارت شما بگذریم بعد از
تفحص بسیار و محنت غریب شخصی مجهول مفلوک را بنظر
آوردند که این بآن نامی که میخواستید مسمی امت پادشاه چون
در لباس کهنه و هیأت محقر او دید پرمید که بهتر ازین کسی
دیگر نداشتید تا بنمائید گفتند پادشاهها تکلف بر طرف آب و هوای
مبنوار بهتر ازین ابوبکر نمی پرورد و مولوی معنوی قدس الله
مره در معنوی اشارت باین معنی میفرماید * بیت *

سبزوار امت این جهان بیدار * ما چو بو بکریم دروی خوار و زار

شیخ مبارک ناگوری

از علمای کبار روزگار است و در صلاح و تقوی و توکل ممتاز ابتدای
زمان و خلائق دوران است در ابتدای حال ریاضت و مجاهده بسیار
کرده و در امر معروف و نهی منکر بنوعی مجتهد بود که اگر کسی
در مجلس وعظ انگشتی طلا یا حریر یا سوزه سرخ یا جامه سرخ
و زر پوشیده می آمد فی الحال میفرمود که از تن بر آرد و ازاری
را که از پاشنه گذشته بودی حکم بپاره کردن آن میکرد و اگر آواز نغمه
در رهگذری شنودی جست نمودی و آخر حال از غیرت الهی
بطوری مشغول نغمه شد که یکدم بی استماع صوتی و نقشی و
سرودی و سازی آرام نهد گرفت التمه مالک اطوار مختلف و اوضاع

مسلون بود چند گاهی در عهد افغانان بصحبت شایخ علائی بود و در اوایل عهد پادشاهی چون جماعه نقشبندیه امتیلا داشتند نسبت خود باین سلسله درصحت کرد و چند گاهی منسوب بمشایخ همکامیه بود و آخرها که عرفیه در بار را فرو گرفتند بزرگ ایشان سخن می گفت - و تکلّموا الناس علی قدر عقولهم - شیوه او بود و هلم چرا بهر حال پیوسته بدرس علوم دینیّه اشتغال داشت و علم شعر و معما و فنون و سایر مضامیل خصوصا علم تصوف را بر خلاف علمای هند خوب ورزیده و شاطبی را یاد داشت و باستحقاق درس میگفت و بقرائت عشره قرآن مجید را یاد گرفته بود و هرگز بخانه ملوک نرفت و بسیار خوش صحبت بود و نقلهایی غریب داشت و در آخر عمر که ضعف بصر پیدا کرد و از مطالعه باز ماند منظومی شد تفسیری نوشت مانند تفسیر کبیر مشتمل بر چهار جلد مضخم و منبع نفایس العیون نام نهاده و از غرایب امور امت اینک در خطبه آن تفسیر تحریر مقصدی کرده که از آنجا بوی دعوی مسجدی صایه جدید می آید و تجدید خود آن بود که معلوم امت و دران ایام که توفیق اتمام آن یافت پیوسته از روی آگاهی قصیده فارسیه قائده که هفصد بیت است و قصیده برده و قصیده کعب بن زهیر و دیگر قصاید محفوظ را ورد داشت و میخواند تا در لاهور در هفدهم ذی قعدة سنه هزار و یک (۱۰۰۱) ازین جهان در گذشت - امره الی الله - ملائی باین جامعیت بنظر نیامده اما حیف که بجهت شومی حب دنیا و جاه در لباس فقر هیچ جای آشتی بدین اسلام نداشت و جامع اوراق در عنقون شهاب باگروه چند سال در ملازمتش

مدق خواننده الحق صاحب حق عظیم امت و لیکن بجهت ظهور
 بعضی امور دنیایوی و بی دینی و غرض در مال و جاه و زمانه
 سازی و مکر و فریب و غلو در وادی تغییر مذهب و مذمت آنچه
 سابق داشت اصلاً فرماید - قُلْ اِنَّا وَاٰیٰتُكُمْ اَعْلٰی هُدٰی اَوْ فِی ضَلٰلٍ
 مُّبِیْنٍ - و همان سخن عوام الفاس امت که پسر بر پدر لعنت
 می آرد بتقریب همین از یزید گذشته قدم بگستاخی بالا تر می
 دهند و میگویند یزید و پدر او لعنت *

میر سید محمد میر عدل امروزی

امرویه فصبه ایست از توابع سنبل دانشمند صاحب صلاح
 و تقوی ز وزع بود در اوایل حال او و والد فقیر چه در سنبل در
 ملازمت اساتذہ آن بلده و چه در بداون در درس میر سید جلال
 دانشمند که در حدیث شاگرد میر سید رفیع الدین بود تحصیل
 علم کرده و بعد از تحصیلات کمالات بدرس و افاده مشغول بود در
 اواخر در ساک ملازمان درگاه پادشاهی بمرتبه اختصاص رسیده
 بمنصب میر عدای امتیاز یافت و درین منصب جنیل القدر طریق
 عدالت و انصاف و صدق و امانت مسلوک داشتی چنانکه قاضی
 قضات عهد هم بجهت ملاحظه صلاحیت عمری او از خدانت و خبث
 باز مانده بود و تا زمانیکه او بدربار بود هیچ مبتدعی و ملحدی را
 قدرت رخه انداختن در دین اسلام نبود بعد از نام میر عدای بر
 سایر مردم مجازی و عاریتی گشت - بجهت رعایت نسبت موروثی
 و شفقت قدیمی که بفقیر داشت در ابتدای ملازمت پیوسته

میگفت که در پی مدد معاش مباش ورنه ذالت صدور مکش در بهر حال
 داغ پادشاهی اختیار کن که این جماعه بسیار افانیت و فرعونیت
 دارند و چون نصیحت او را بسمع رضا و قبول نشنیدم لاجرم دیدم
 آنچه دیدم و کشیدم آنچه کشیدم بمیر مشارالیه در سنه نهصد
 و هشتاد و چهار (۹۸۴) حکومت بکر مفوض شد و در سنه نهصد
 و هشتاد و شش (۹۸۶) همانجا بجوار رحمت حق پیوست *

شیخ گدائی و دهلوی کنبو

خلف شیخ جمالی شاعر مشهور امت کسب کمالات صوری
 نموده و صحبت افاضل روزگار دریافته و برکت آن پرورگار او عاید
 شده و بوسیله حق صحبت و صداقت که با بیدر سخان داشته منصب
 صدارت هند باو مفوض شده و چند سال مرجع اکبر و افاضل
 هندوستان و خراسان و ماوراءالنهر و عراق بود و طبع نظم داشته
 و نغمش و صوت هندی می بهت و می گفت و بآن وادی مشعوف
 و مالوف و چون از صحبت خانخانان بیدر سخان از نواحی بیدکانیر
 جدا شده بدلهی آمد آنزمان هم معزز و مکرم بود در مزارات مشایخ
 دهلوی قدس الله ارواحهم در ایام عرس حاضر میشد و مجالس
 عالی را بحشمت و کبر و تمام ترتیب میداد در سنه نهصد
 و هفتاد و شش (۹۷۶) یا نه بعالم آخرت شدافت و خانکه اخلاف
 او هم چون دیگران خراب است و بذات قضیت الایام و جبری حکم الله
 العلم - و از اشعار شیخ گدائی است

• غزل •

گهی جان منزل غم شد گهی دل

غمت را می برم منزل بمنزل

مشو غافل ز حال دردمندی
 که از حال تو یکدم نیست غافل
 دل دیوانه در زلف تو بستم
 گرفتارم بان مشکین سلاسل
 بجان دادن اگر آسان شدی کار
 نبودى عاشقان را کار مشکل
 گدائی جان بذاکامی بر آمد
 نشد کامم ز لعل یار حاصل

جامع این اوراق از تذکره میر علاء الدوله نوشته که قابل اعتماد
 نیست گمان چندین دارم که از وی نباشد - و الله اعلم *

میان جمال خان مفتی، دهلی

شاگرد پدر بزرگوار خود شیخ نصیر الدین و برادر میان لادن از
 طایفه کذب است اعلم العلمای زمان خود بود و در علوم عقلیه و
 نقلیه خصوصاً فقه و کلام و عربیت و تفسیر بی نظیر بود و بر
 شرحین معتاد محاکمه کرده و عضدی را که کتاب منتهیانه است
 میگویند که چهل مرتبه از اول تا آخر درس گفته و همیشه درس
 گفتی و افاده علوم دینی فرمودی و بخانه ملوک و سلاطین زرفتی
 و پیوسته نزد حکام معزز و محترم بودی اکثر شاگردانش دانشمند
 شده اند عمرش از نود گذشته در نهمصد و هشتاد و چهار (۹۸۴)
 بدار بقا رحلت نمود *

قاضی جلال الدین ملتانی

اصل از توابع قلعه بکر است و دانشمند متبحر و حق گور
 حق پرست در ابتدای حال تجارت کردی و در اواسط بدرس
 مشغول شد و چند سال در آگرة افادت فرمود و بتقریب بعضی
 امور که شرح آن در ضمن هذوات گذشت بعد از عزل قاضی یعقوب
 بامر جلیل القدر رضا اشتغال داشت و در دیانت و امانت بنفس
 نفیس خویش بهترین قضات بود اما بشومی پسر ناخلف پدید آمد
 گوساله سر و شکل و سایر وکلای بد نفس و قلت عقل معاش و عدم
 نگاهداشت رضای زمانه و اهل آن بجانب دکن اخراج یافت و حکام
 آن دیار چون آوازه رسوخ او در دین اسلام و اظهار کلمة الحق شنیده
 بودند در تعظیم و تکریم او باقصی الغایة کوشیدند و از آنجا
 بزیارت بیت الله الحرام مشرف شد و همانجا دعوت حق را لبیک
 اجابت فرمود *

قاضی طوایسی

طوایس از توابع خراسانست بسیار بدیانت بود اما چون علم
 داشت در بعضی حکم ها غلط هم میکرد و از بسکه ظلم از اغذیای
 زمان مشاهده کرده بود جانب بد گمانی غالب بر ایشان داشت و
 تا میتوانست جانب فقیر میگرفت هرچند ظلم از جانب او هم
 می بود - و نمیدانست که درین ایام انڈر اینست که ظالم دادخواهی

میکند و همان سخن شیخ ابو الفضل است که اگر امام اعظم در زمان ما می بود فقهی دیگر می نوشت چون قضیه خان زمان واقع شد پیاوشاه گفت گرفتن مال باغی جایز نیست این بود باعث عزل او و نصب قاضی یعقوب و همدران ایام از عالم درگذشت *

قاضی یعقوب مانکپوری

خوبش قاضی فضیلت است علم فقه و اصول فقه را خوب میدانست و خوش طبع و شگفته بود و اشعار عربی در بحر هندی میگفت و خالی از مضحکیت نبود چون چند سال قاضی القضاات هند بود میگویند که از معجزات مقوی باه بسیار میخورد روزی در مجلس شاهنشاهی مکذبات و مغیبات آورد و تکلیف بقاضی هم نموده اند و امتناع آورد چون پرسیده اند که از کدام قسم میخورید یکی از مقربان اهل هند در بدیهه گفته که قاضی پاره میخورد بعد از عزل او را بمنصب قضای بنگاله نامزد گردانیده فرستادند و بواسطه شراکت نفس اینجا هم موجبات و مقویات باه خیلی بتعدی بهم رسانید و در مخالفت با معصوم کابلی شریک بود و باین تقریب او را دران ایام ازان دیار طلبیده حکم حبس در قلعه گوالیار شد و هم در راه گوالیار رخت ازین جهان برهست و بمیر معز الملک و ملا محمد یزدی پیوست *

شیخ عبد النبی صدر الصدور

ولد شیخ احمد بن شیخ عبد القدوس کنگوئی است چند مرتبه در مکه معظمه و مدینه طیبه رفته علم حدیث را خواند و بعد

از آن که بازگشته آمد از روش آبا و اجداد کرام و سماع و غذا را منکر بود و بر روش محدثین سلوک می نمود و بتقوی و طهارت و نزهت و عبادت ظاهری اشتغال داشت چون بمنصب صدارت رسید جهان جهان زمین مدد معاش و وظایف و اوقاف بخلائق بخشید چنانچه در زمان هدیه پادشاهی اینچنین صدوری باستقلال نگشته و عشر عشر این اوقاف که او داده نداده و پادشاه را چند گاه نسبت باو آن چنان اعتقاد پیدا شده بود که گفتش پیش پای او می نهادند آخر بجهت مخالفت مخدوم الملک و سایر علمای بدد نفس حیلہ گر که

• بیت •

جاهلانند همه جاه طلب • خویش را علما کرده لقب
آن نسبت معکوس شد و اعظم اسباب هبوط وی این بود که
زمانیکه پادشاه از سفر بانسوانه بفتاحپور اقامت فرمودند قاضی
عبد الرحیم قاضی متهمه استغاثه نزد شیخ برد که برهمنی متمولی
متمردی از آن قصیه مصالح عمارت مسجدی را که تعمیر آن
میخواستم کتم برده بتخانه بذا کرده و چون معارض و متعرض او
شدیم بر رؤس اشهاد زبان که خاک در دهانش بان بهسب نبی
علیه السلام کشاده و اهانت گوناگون باهل اسلام رسانیده چون
طلبیدند آن برهمن بطلب شیخ نیامد بیربر و شیخ ابو الفضل را
فرستادند و او را آوردند و شیخ ابو الفضل آنچه از مردم شنیده بود
بعرض رسانید و گفت که سب بتحقق از بوقوع پیوسته و علما
بعضی بقتل و بعضی به تشهیر و مصادره او قایل شده و فریوق
گشتند و درین باب گفتگوی وسیع بود هر چند شیخ از پادشاه

رخصت قتل او می گرفت بصریح فرمودند و در پیرویه میگفتند
 که سیامات شرعی تعاقب شما دارد از ما چه می پرسید و برهمن
 مدتی باین تقریب در بند ماند و اهل حرم شاهنشاهی بشفاعت
 بجهت تخلیص او برخاستند و خاطر شیخ در میان بود چون مبالغه
 شیخ از حد درگذشت جواب فرمودند که سخن همان است که
 گفته ایم شما میدانید و شیخ بمجرع رسیدن بمنزل حکم بقتل او
 کرد و چون اینمعنی بعرض رسید خیلی درهم و برهم شدند و اهل
 حرم از درون و سایر مقربان هندو از بیرون گفتند که این ملایان را
 شما نوازش فرمودید و کار ایشان حالا بجائی رسیده که ملاحظه خاطر
 شما هم نمیکند و بی حکم شما برای اظهار حکومت و جاه خویش
 مردم را بقتل میرسانند و بچندان مقدمات گوش پادشاهی پر
 ساختند که دیگر تاب نتوانستند آورد و ماده که از مدتی پاره غلیظ
 شده بود بیکبارگی سر کرد و بیرون ریخت و شبی در حوض انوب تلار
 آمده این ماجرا را باز نموده از مفتیان متحرک و مفتیان احداث
 تحقیق این مسئله می نمودند یکی میگفت که گواهانی که گذرانند
 که جرح و تعدیل کرده باشد و دیگری میگفت که عجب از شیخ
 عبد الذبی آنکه از خود را از اولاد امام اعظم رحمه الله میگیرد و حال
 آنکه بذهاب امام اعظم سب نبی از کفار مطیع الامام موجب
 نقض عهد و ابرای ذمه نمیشود چنانکه در کتب فقه حنفی
 مبسوطست پس شیخ مخالفست جد خویش چگونه نمود بیکبارگی
 نظر از دور برجامع این منتخب انداخته متوجه باین جانب
 شده و ذام برده پیش طنبیدند و فرمودند پیش بیا رفتم و پرسیدند

که تو هم شنیده که اگر نوک و نه روایت مثلا مقتضی قتل باشد و
یک روایت موجب خلاص مقتدیان را باید که روایت اخیر را ترجیح
دهند عرض کردم که بلی همچنین است که حضرت میفرمایند و
مسئله این است که ان الحدود والعقوبات تَدْرِي بالشبهات - و معنی
آن را بفارسی ادا کردم بطریق تأسف پرسیدند که مگر شیخ
عبد النبی برین مسئله مطلع نبود که آن برهمن بیچاره را بکشت
و این خود چگونه باشد گفتم که البته شیخ عالمست بدان و با وجود این
روایت که دیده و دانسته حکم کرده ظاهرا از برای مصلحتی بوده
باشد فرمودند مصلحت چیست معروض داشتیم که سدباب فتنه و قلع
مادۀ دایری عوام و روایت شفای قاضی عیاض که درین باب
بناظر آمده بود گذرانیدم بعضی خدایست گفتند که قاضی عیاض
مالکیست سخن او در دیار حنفی سند نیست پادشاه از من پرسیدند
که چه میگویند گفتم اگرچه او مالکیست اما مفتی محقق است اگر
بجهة عیاضت عمل بفرقوی او کذب شرعا جایزست و درین باب
سخن بسیار گذشت و صومی سبامت شاهنشاهی را در آن وقت مردم
می دیدند که چون صومی شیر برخواستند بود و از عقب سر مرا مانع
از بحث می آمدند بیکبارگی اعراضی شده فرمودند این نامعقول
است که میگوئی - در حال تسلیم کرده و باز پس آمده در جرگه
ایستادم و از آن روز باز ترک دایری و مجلس مباحثه نموده و گوشه
انزوا گزیده گاه گاهی از دور کورنش میکردم و کار و بار شیخ
عبد النبی روز بروز تنزل پیدا کرد و نسبت بحجاب و اعراض و
تفاؤل و سلب جدید و قدیم کشید و اصلا بدربار نمیرفت در همان

ایام شیخ مبارک از اگره بفتح پور بجهت تهنیت امری آمد و باری
این ماجرا در میان نهادند او ارشاد نموده که شما امام زمان خود و
مجتهدید در اجرای احکام شرعی و ملکی چه احتیاج باین جماعه
دارید که هیچ بهره از علم جز شهرت کاذب ندارند گفتند هرگاه شما
استاد ما باشید و سبق پیش شما خوانده باشیم چرا ما را از منت
این ملایان خلاص نمیسازید او کمر جند و اجتهاد بر میان حقد و عداوت
بسته گفت دعوی اجتهاد فرمائید و از ایشان محضری بطلبید - آن
بود که محضری در باب اجتهاد پادشاه و افضلیت ایشان بر جمیع
مجتهدان نوشت و شیخ عبد النبی و مخدوم الملک را چون آحاد
الذات در آن مجلس پاجیدان بزور گرفته آوردند و هیچکس تعظیم
ایشان نکرد و در صف نعال نشستند و خواهی نخواهی بجزد و کمره
برین داشتند تا گواهی خود نوشتند چنانچه در ضمن وقایع سنوات
مشروح گذشت و عاقبت هر دو را بسفر حجاز رخصت دادند
وفات شیخ در سنه (۹۹۱) نهمصد و نود و یک بود *

شیخ احمدی فیاض انبیهی وال

از فحول علمای کبار صاحب تقوی و ریاضت و مجاهدت
بود بسیار ضعیف و مسن شده چنانچه قوت رفتن و گشتن نداشت
و در آن کبر سن بر بستر بیماری صعب افتاده و قرآن مجید را در
یکسال یاد گرفته بود اکثر کتب متداوله را بر ذکر داشت اگر شاگرد
در کتاب غلط کردی از یاد گفتی و تفسیر و حدیث و سیر و تاریخ
خوب میدانست هم شهری و هم عصر شیخ نظام الدین انبیهی وال

بود در قرابت فائحه عقب امام نسبت بمیان می گفت که بای
 وجه متعرض اند فقیر در صحبت شریف ایشان رسیده زمانیکه
 درس شرح وقایه می گفتند و آن قطعه هزل را شاگردی از ایشان
 می خواند که * شعر *

ابوبکر الولد المنتجب * اراک الخروج لاسر عجب
 فقد قال اني عنصرت الخروج * لكفتارة هي لي ام اب
 فقلت ام تسمعن يا بني * بنهي اتى عن تلقى الجلب

و تردد درین بود که کفتارة باشد یا کفارة که صیغه مبالغه در تانیث
 کافر است ایشان میگفتند کفارة باشد بمعنی چه دیگر (؟) هم آمده
 است چه کفتار فارسی است فقیر گفتم که بهر حال کفتارة ظاهر
 تر از کفارة است و الله اعلم *

قاضی صدرالدین جلندری ثم اللاهوری

دانشمند متبحر بوده و معتقد اهل تصوف و سلوک بسیار
 خوش طبع و خوش صحبت بود اگرچه مشهور است که وقتی از
 اوقات تلمذ شیخ عبد الله مخدم الملک کرده اما فقیر تحقیق
 او را بمراتب از مخدم الملک زیاده یافتم سعه مشرب بخدمی داشت
 که عوام گمان احکام باو میکردند حسن ظن بر غالب بود در هر که
 شیوه تجرید یافتی اگرچه بظاهر مبتدع بودی از روی اعتقاد
 بمازمت او رفتی و دست بسته اسنادی و سخن آنها را حجت دانستی
 گویند مبتدعی بصورت مجذوبی بروگذشت قاضی دست بسته بظاهر
 عادت خود پیش او بتعظیم ایستاد و او از روی فتانی میگفت که

مخضرت را ایم با ماست قاضی در پای او افتاد و گفت مرا نمایی مبتدع
گفت الحال بواسطه کدخدائی دختر خود دل نگرانی دارم و آن
موقوف به قصد تنگه است بعد از فراغ خاطر ازین کار ترا بخضرت
ملاقات میدهم قاضی فی الحال هفصد تنگه باو داد آن شخص بعد از
در روز بخدمت قاضی رسید و گفت بیا که خضرت بتو نمایم و او را
گرفته بدریا برد آن شخص بهیار طویل القامت و قاضی کوتاه قد بود
در آبی که تا بحلق بود رفته باسناک و گفت بیا که خضرت اینجاست
قاضی گفت من آب بازی نمیدانم چگونه بیایم گفت ترا بجای
خضرت دلالت کرده ام اگر تو نتوانی آمد گناه من چیست و حکایات
دیگر مضحکتر ازین نقل میکنند و نوشتن آن خالی از سخافتی
نیست ازینجا قیاس ساده لوحی قاضی میتوان کرد در زمانیکه اکابر
لاهور را نامزد در اطراف کرده هر یکی را در شهری بمنصبی
منصوب گردانیدند او را قاضی بندر بهروج از ولایت گجرات ساخته
فرستادند در همانجا بجوار رحمت حق پیوست و ازو پسری قابل
شیخ محمد نام ماند که درین تاریخ قائم مقام پدر دران شهر است

میان الهداد لکهنوی

از دانشمندان مستعد صاحب تصرف بود و طبعی وقاد داشت
فقهی نقاد و در فقه و اصول فقه و عربیت نظیرش نبود در نحو
رساله نوشته بنام یکی از ارباب مکنت قطبی نام بالتزام ایراد یصلح
مثال درین عبارت نه سابق و نه لاحق اگرچه خالی از تکلفی
نیست و فقیر در زمان حکومت حسین خان چون بلکهنو رفته با

میدان ملاقات نمودم از تصنیفات او دو چیز غریب دیدم اول رساله که از طول چهارده سطر و از عرض فیز همان قدر سطور بجدول نوشته بودند و احکام و مسایل چهارده علوم ازین استخراج میدیافت دوم پنج مقامه از رساله که عبارتی بروش مقامات حریمی داشت و آنرا قیظون نام نهاده بود و تصنیفات دیگر هم میگفت که غیر ازین دارم اما بنی اعمام او میگفتند که این رساله چهارده علمی و قیظون تصنیف حکیم زبیرقی است که در جونپور آمده با قاضی شهاب الدین مشهور معارضه نمود و در تقلبات روزگار در کتب خانه شیخ اعظم لکهنوی که ذانی امام اعظم خطاب یافته بود رسیده از آنجا بمیان الهداک که از اولاد شیخ اعظم است انتقال یافته و الله اعلم *

میر سید جلال الدین قادری اکره

از اکبر سادات اکره است و در زهد و ثوکل شانی داشت و از ابتدا تا انتها گوشه عزت اختیار کرده از صحبت اغنیا محترز بودی و بی تکلف و بی تعیین می زیست و از جانب حضرت غوث صمدانی قطب ربانی ساکن کشور لامکانی شیخ صبی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه عذا مرید میگرفت تا عالم فانی را وداع کرد اکنون فرزند رشید وی میر سید داود قائم مقام پدر بزرگوار است و بفقر و مسکنت و غربت میگذرانند و چون کوکبه دولت و اهرام مبارکه و طنطنه عظمت اولاد امجدش از اوق محرومه آکره روز بروز ارتفاع یافت شعله این پیشانیان و روشنست

و دیگر خانواده‌های مرحوم نیز برین قیاس رو بویرانی نهاده
* بیت *

صد هزاران طفل هر بپریده شد * تا کلیم الله صاحب دیده شد

شیخ حسین اجمیری

شهرت چندان دارد که از نبایر حضرت قطب المشایخ سلطان
الواصلین خواجه معین الدین سنجرینی چشتی است قدس الله
روحه اما چون پادشاه را در اوایل حال اعتقاد بحضرت خواجه
اجمیر نسبت بار انگاری دست داد معاندان براهنه‌ونی بعضی
مشایخ فقهپوری که ایشان نیز در استیصال و قهر ابزاری جنس
مساعی جمیل بلیغ مشکور فرموده اند جزا هم الله بر نفی نسبتش
ادای شهادت نموده گفتند که از حضرت خواجه عقب نمائده
و درین باب مدور و قضات نیز بموجب زمانه هازی * ع *

والدهر انواب فکن فی ثیابه

محضر نوشتند و آن توایت موروثی چندین سانه بدیگران تفویض
پادشاهت و شیخ چون دستگاری عظیم داشت و در آن صوبه پادشاهانه
زندگانی میکرد و سوانح دیگر علاوه آن شد غیرت اولوالامری تاب
نیورده اورا حکم اخراج بجانب مکّه معظمه فرمودند تا در سفر بانسواله
رخصت گرفت و بوزارت حج اهلام فایز گردیده باز آمد و روزیکه
از فتح پور آمده بعزم توجه بکابل بوسر محمد حکیم میرزا روانه
شدند شیخ از سفر حجاز آمده ملازمت نمود و شرایط ادایی که نو
مذهبان نو مسلم و نو مریدان نو درامت حاکم قرار داده اند از بوقوع

نیتجامید بعد از مطالعه در صفحه احوال و خطوط پیداشانی او معنی
 بی اخلاصی بزعم خود مشاهده نموده حکم حبس در قلعه بکر فرمودند
 چند سال آنجا بسر می برد تا در سنه اثنی و الف (۱۰۰۲) بسعی
 بعضی مقربان معتقد شیخ را حکم طلب از بکر شد و چون همراه
 بعضی از محبوسان مثل شیخ کمال بیابانی قلاب که شمه از ذکرش
 بالا مذکور گشت و قاضیان فته پور که بسعی شیخ ابراهیم چشتی تا
 چهارده سال آنجا محبوس بودند و بوسیله میرزا نظام الدین احمد
 فرمان بنام ایشان رفته بود آمده کورنش نموده سجده کردند و حکم
 بخلاص ایشان صدور یافت و چون شیخ پیر معمر هفتاد ساله بود و
 ادب خدمت ملوک و طریق ملازمت ایشان هرگز نوزیده و نمیداند
 بوضع قدیم تعظیمی فی الجمله و تسلیمی ناتمامی کرد باز از
 رنجیده و ناخوش آمده حکم بمیرزا فرمودند که فرمان سیصد بیگه
 زمین مدد معاش در بکر نوشته او را باز دیگر روانه آنجا سازد بیگم
 پادشاه و والده خلیفه الزمانی باندرون محفل در مقام شفاعت در آمده
 گفت که بوم او والده پیر فوتت دارد در اجمیر و دانش از برای
 دیدن فرزند کباب است چه شود اگر او را رخصت و وطن فرمائید و
 هیچ مدد معاش از شما نمی خواهد قبول نفرموده گفتند که آنچه
 جیو در آنجا که مبرود بزرگانی برای خود را میکند و فتوحات و نذر
 و نیاز بسیار پیشکش از می آرند و جماعت را گمراه میسازد غایتش
 والده خود را از اجمیر همین جا طلبد و این معنی او را بغایت
 دشوار تر از بکر رفتن بود و شبی که صدر جهان بتقریب تسلیم تولیت
 اجمیر چنانچه گذشت جامع انتخاب را از نظر گذرانید آن مهم را که

خود یافته بودند بر همزده و رضا بآن امر نداده در خدمت نگاهداشتند و از صدر جهان پرسیدند که آن پیر ساده لوح که عبارت از شیخ حسین باشد کجاست فقیر یاد دهانیدم که در لاهور است و بصدر جهان بهبالغه گفتم که چون من قابل این سعادت نبودم باری او را متوای آن بلده محفوظ سازید که حق بمرکز قرار یابد از آنجا که شان هندوستانیان تربیت ابنای جنس نیامده است و هیچگاه از یکدیگر سینه صاف نیستند نه در حق من بیچاره معنی می مشکور شد و نه در باب شیخ حسین و آن پیر مرحوم شکسته خسته حالا مضطرب و مضطرب در گوشهٔ خمبول افتاده نه مجال تردد خانه‌های اهل دنیا دارد و نه انگلیختن و سایل و حمایت هرچند راه عرض مسدود و خانه شفاعت خراب است القصة شیخ مشار الیه عزیز الوجود و خبلی مغتنم و برکت روزگار است هرچند مرا باو سابقه معرفت نبود اما درین ایام که از سفر حجاز آمده و محنت بند کشیده چنان می نماید که توده نورست و ملکی ست مجسم و سخن دنیا معلوم نیست که هرگز در خلا و ملا بزبان او میگذشته باشد همیشه بر ریاضت و عبادت و مجاهدت مشغول و صایم الدهر و قایم النیل است امید که (‡) حق سبحانه و تعالی بموجب این مع العسر یسرا و ان مع العسر یسرا - او را فتحبابی حاصل شود و این مؤذنه که

إذا اشتدت بك البلوى ففكر في الم نشرح

(‡) در هیچ نسخه پیش حق لفظ - از - نیست

فَعَصْرٌ بَيْنَ يَسْرَيْنِ (‡) اِذَا مَكَرْتَهُ فَاَنْفَرِحْ

باسرع اوقات تدارک مآوات نماید و بپرکت آن معتقدای اهل صلاح
من عقیدت شهر بند را نیز نجات و فلاح دست دهد تا ازین مالا
یعنی و پریشان گوئی و هرزگی و بیهودگی و تریق نویسی
خلاص یافته بوطن و بنده و عیال و اطفال و اهل و داد خویش
ملحق شوم و بقیة عمری که مانده صرف کاری نمایم که بکار آید

* بیت *

برسر آیم که گرز دست برآید * دست بکاری زلم که غصه سرآید
و چون هنگام تحریر این سطور منشور سعادت در کشادن و نسیم سحر
مبارک دروزیدن و تباشیر صبح صادق در رسیدن بود اگر تیر این
دعای بیغرض بر هدف اجابت رسد از کرم خدایندی که دایم
خو برحمت بیدریغ او کرده بنطف بی پایان او دست آموز شده ام

* بیت *

چه عجب

غالباً خواهد کشور از دولتتم کاری که دوش

من همیکردم دعا و صبح صادق می دمید

اگرچه مقام این شکایت نبود اما چکنم که ازینس بیطاقتی و
بیدماری که در جان و دل منزل گرفته این یکدر ناله حزین برنای
خاصه بی زبان رفت انشاء الله عفو و معاف باد * بیت *

(‡) بحضور جذاب امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که قائل

این شعر می باشد یکی . فبعد المسریران - عرض نمود حضرت

امیر پسندش فرمود -

هرگز چنین نبودم کز درد دل بذازم
این بار بر دل من غم میکند گرانی

شیخ عبد القادر

هاکن آنچه ولذة الكبد و قرة العین مخدموم شیخ حامد قادری روح
الله روحه است زمانیکه مخدموم رحمه الله تعالی در عهد پیرامخان
خانخانان در اگریه تشریف داشتند فقیر بطالب علمی مشغول بودم
اما سعادت ملازمت حاصل نشد و چون پیرامخان بتقریب بعضی
حسان اهل عتاک که بجایه ناپایدار مغرور بودند و عمده آنها شیخ
گدائی بود نسبت بمخدموم نیکو پیش نیامد و از آنچه طلبید از
بغایت رنجیده تفأل بد کرد پیرامخان را رسید آنچه رسید
و شیخ محمد غوث این فتور را در همان عهد نتیجتاً توجه خویش
میدانست چون مخدموم در ملتان تشریف برده جان علوی آشیان
او بمقربان صلاً اعلی در حظیره قدس مجاورت گزید و نعش
مطهرش در موضع حامد پور از توابع ملتان بطریق امانت مدنون
گشت چون در میان شیخ عبد القادر و شیخ موصی برادر خوردش
مالهایی دراز بر سر سجاده مشیخت مناقشه افتاد شیخ موصی اکثر
اوقات در اردو بسر می برد و شیخ عبد القادر در فتح پور شبی
بتقریب تکلیف خوردن کوکزار و امتذاع او ازان امر صحبت
پادشاه راست نیامد تا روزی شیخ عبد القادر در دیوان خانة
فتح پور بعد از فراغ جماعت نوافل میگذازد پادشاه فرمودند
که شیخ نماز نفل درخانه بگذارید گفت پادشاهم این منک نیست

که بحکم شما باشد پادشاه رنجیده گفتند چه جاهل امت این شیخ
و حکم کردند که چون ملک از ما نمیخواهی در ملک ما هم مباش
و شیخ فی الحال بدرآمده از مدد معاش گذشته و ترک گفتگوی
نزاع و جدال برادر خورد کرده در اچه که گورخانه اسلاف عظام او
بود رفته عزامت اختیار نمود و در مدت غیبت شیخ موسی عظام
رمیم مخدوم شیخ حامد را کشیده باچه بره و موثق باتباع سندن
سنیه مرضیه سلف گردید حالا راه فقر بقدم توکل می سپرد و
چندان فتوحات میبرد که حاجت هیچ مدد معاش ندارد و درین
ایام شیخ موسی بعد از زهد و عبادت و مجاهدت و مشیخت
چندین ساله ارادت متعارف رسمی پادشاه آورد و شصت
سپاهگیری یافته و تسلیم فوکری کرده داخل امرای پانصدی شد
و این بدان میمانست که یکی مسلمان شد دیگری گفت که خوب
کردی بپند مسلمانان کم بودند و شیخ موسی تا آنکه در حضور
پادشاه در عین دیوانخانه خاص و عام اگر وقت نماز می رسید خود
اذان گفته نماز را بحضور خلیفه وقت بجماعت میگذارد و
هیچکس چیزی نمیتوانست گفت و چون خبر منصب او بشیخ
عبد القادر رسید گفت او استحقاق هزاری هم دارد چرا پیش ازین
نوکر نشد و بی تقریب تا این زمان در افتاد و جایگیر در ملتان
یافت و شیخ عبد القادر بهمان عزت و جاه فقر کامیاب گشته بروش
آبای کرام در مقام خلافت نشسته بهدایت و ارشاد خلائق مشغول
امت و اوقات گرامی بعبادت و ریاضت شاق و مجاهدت صعب
مصروف میدارد و ریاست دینی او سکه زده گشته • • •

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم
پادشاه بگوی که روزی مقدر است

شیخ کبیر

صاحب سجاده مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا قدس الله روحه
بود مردم ملتان نام او را بعنوان ولایت میدزدند و اعتقاد ایشان در
حق او بمذابغه که اگر میخواست در یکروز هزار سوار بلکه بیشتر
برو جمع میشدند و از بسکه شامل بود چنان بنظر درمی آمد که
گویا مغیبری تدارک کرده و از مریخی چشم او که بیداری شب بدان
باعث بود عوام الغاص او را مسمت خیال میکردند • فرد •

از بسکه خون خورم همه شب بیدارم

مردم نهند تهمت میخوارگی مرا

هرچند شیخ موسی قادری که ذکرش بالا رفت اینمعنی را بر مستی
ظاهری فرود می آورد و مقوله او پیدوسته اینست که می ترسم که مبادا
اولیای سابق هم که اخلاق ایشان در کذب مسطور است چون شیخ
کبیر باشند که بولایت مشهور شده و شاعران گذشته نیز چون شیخ
فیضی و دیگران باشند معان الله فقیر شیخ کبیر را یکبارگی در
فتحدیور همراه همین خان دیده ام و شکوه از ظاهر بود و باطنش
علام الغیوب داند •

هر کرا جامه پارما بینی • پارما دان و نیک مرد انگار

وز تو احوال از ندانی چیدست • مسخسب را درون خانه چکار

وفات او در سنه اربع یا خمس و تسعین و تسعمایده (۹۹۵) بود
و در مقبره آبای عظام خورش علیهم التحیة و السلام مدفون است •

میر سعید علی لودھیانہ

از مقبولان زمانہ و خلفای عظام شیخ عبد الرزاق جہنجانہ است کہ از مشایخ مشہور و قبلۃ ارباب وجد و حال و مقتدای اصحاب فضل و کمال است میر از سن ہشتاد سالگی تجاوز نموده و قدم در خانۃ نوح مازدہ و در مدت عمر گرامی بعد از تحصیل رخصت ارشاد ہرگز قدم از خانہ بیرون نذاہدہ و مرجع اعدیان خلاق از امرا و فقرا بود و ازو خوارق بسیار نقل مینمایند و ہر کسکہ بصدق فیت بشرف صحبت او فایز شدہ و در حلقۃ ارادت او در آمدہ توفیق اجذاب از مداشی و ملاشی یافتہ بمبدأ ریاض مذاہبت پیدا کردہ و پی بمقصد حقیقی بردہ از انجملہ محمد جعفر خویش میرزا نظام الدین احمد کہ جوانی رشید بود اما آلودگی بفسق داشت چون از لہور بچہت فوجداری برگزیدہ شمس آباد کہ در جایگیر میرزا مقرر بود روانہ شد در لودھیانہ رسیدہ بمیر ارادت آورد و موثق بہ توبہ شد و خون را از محذورات و محظورات گذرانید بازہا التماس فاتحۃ شہادت از میر می نمود ایشان نفس راندند و در عرض سہ چہار ماہ آنچنان بصلاح و ذرع و ریاضت و عبادت اتصاف پیدا کرد کہ خیلی از اہل تقوی برو غبطہ می بردند بمذابکہ کہ بآن دولت و جمعیت و شوکت برای نماز تہجد برخاستہ خود بپمدن خدمتگاری آب وضو مہیا می ساخت و کسی را بیدار نمی گردانید و در اندک مدت نفس میر تاثیر کرد و در موضعی از

مواضع شمسایاد با کافران حربی جنگ مردانه کرد و بدرجه شهادت رسید و در همان سال فقیر زمانیکه همراه میرزا نظام الدین احمد رخصت وطن مالوف گرفتیم بملازمت میر رسیدیم سخن از شهادت جعفر در میان آمد فرمودند شهدارا همدرین نژاد استیفای لذت و فرح می باشد چنانچه کلام مسجد ازان حالت خبر میدهد که - بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحُوا - آنکه باین تقریب گفتند که جوانی نو کنخد! درین نواحی شهید شده بود و بهمان هیأت اصلی شبهای جمعه با زوجه خود صحبت رفا شوئی میداشت فقیر گفتم که میگویند که از ایشان تو والد و تامل هم میشود چنانچه مشهور است و در قصیده یساور که سواد فقیر است اسحق نام افغانی شهید شده هر شب جمعه با نو عروس خود صحبت می داشت و او را از انشای این راز منع کرده بود و چون آنزمان زن حامله شد و مردم او را باصری نا شایسته متهم میداشتند بعد از مبالغه بسیار صورت واقعه را بخوشد امن خود که مادر اسحق باشد گفت و در شبی معهود او را نیز نموده و مادر فریاد زده و نام پسر برده خواست که او را کنار گیرد آن صورت غایب شد و ازان روز باز آمد و رفت اسحق برطرف گردید و مادر بنام پسر چاهی کنده که تا حال هست این قضیه چون باشد میر جواب دادند که در تحت امکان است و عقل آنرا منکر نیست میرزا گفت میتواند بود که جن بصورت آن شهید متمثل میشده باشد فرمودند جن را قدرت تمثل بجایان انبیا و ارباب و صلحا و شهدا نیست • وفات میر در سنه هزار است و دو (۱۰۰۲) یا سه - یکی از فضلا شیخ امام تاریخ یافت

و حالا میر سید محمود خلف صدق ایشان جا نشین است *

شیخ معین

نبیرا مولانا معین واعظ مردمی مشهور صاحب معراج النبوة است ملکی بود بصورت بشری و چندگاه بحسب فرمان خلیفة الزمان بامر قضای لاهور اشتغال داشت درین مدت میگویند که هرگز حکم بالزام حقّی نکرده و اگر مدعی الحاح بر فیصل قضایا (+) می نمود او بالحاح و عجز و زاری میگفت که از برای خدا شما با یکدیگر صلح نمائید تا من درین میان مآخوذ نشوم و شرمندة نباشم و نیز میگفت که شما هر دو دانا ئید و تنها من نادان را با دو دانا کار اندازده پس مرا شرمندة درگاه خدای تعالی مسازید و اگر زنی از جهت غیبت شوهر طلب تفریق میکرد حسب استطاعت کفاف او را از خود میداد و گفت این قدر وجه معیشت بگیر و انتظار شوهر ببرد و ازو جدا مشور مدد معاش خود را که کلی بود صرف کاتبان میکرد تا کذب نفیص قیامتی می نویسائید و آنرا مقابله میدفرمود و مجلد ساخته بطالب عثمان می بخشید و مدت عمر کار و پیشه او این بود هزارن مجلد ازین قبیل ب مردم بخشیده باشد در حنّه خمس و تسعین و تسعمایه از برای محبت آباد دنیا پر روضه عذبی خرامید و از دو پسر ماندند که یکی در هنگامها و معرکها به کشتی گیری و دیگر بکبوتر بازی مشهور است و بهمین عنوان نزد پادشاه مذکور

(+) در هر نسخه - قضا - مرقوم

شدند و تماشای ایشانرا دیدند - يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ
الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ -

میر عبد اللطیف قزوینی

از مآلات حسنی سیفی است از علوم عقلی و نقلی بهره تمام
داشت و اباعنجد حمله ایشان تاریخی آمده چنانچه حیرتی شاعر
مشهور در مدح قاضی یحیی والد ماجد میر مذکور میگوید که

* بیت *

قصه تاریخ ازو باید شنید * کس دزین تاریخ مثل او ندید
او یا یکی از خویشان او تاریخ خروج شاه اسمعیل را مذهب ناحق
یافته و بعد از آنکه گرفت و گیر کرده اند گفته که من مذهب ناحق
گفته ام و باین رنگ خلاص یافته و مآلات سیفی همه منی
منغصب بوده اند و لهذا شاه طهماسب ضیاع و عقار ایشان را
بدین تهمت کشیده گرفت و باعث آمدن میر عبد اللطیف در
هند این بود فقیر این را از میرزا غیاث الدین ملقب بآصف خان
شنیده ام چون میر عبد اللطیف و قبیلش از نظر شاه افتادند
میر علاء الدوله صاحب تذکره که هم برادر خرد عبد اللطیف و هم
تربیت کرد او بود و او را حضرت آقا میگفت بنابر مصلحتی تصدیقه
در باب اظهار ابراد تبرای خویش گفته که این مصرع از آن جمله است

* ع * *

لعنت کنم به یحیی و بر حضرت آقا

چون ازو پرسیده اند که میر ترا در کنار خود پرورش داده بود او را چون